

مردی برای همیشه تاریخ

مردآوری و نگارش: علی اصغر مایستانی

سرشناسه: سلیمانی، علی اصغر / ۱۳۳۴
عنوان و نام پدیدآور: مردی برای همیشه تاریخ / گردآوری و نگارش: علی اصغر سلیمانی
مشخصات نشر: انتشارات سیّته بان / ۱۳۹۵
مشخصات ظاهری: ۳۲۶ ص
شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۷۹۷۵-۵۵-۸

قیمت: ۱۰/۰۰۰ تومان

وضعیت فهرست‌نویسی: فیا

موضوع: عسگر اولادی، اسدالله، ۱۳۱۲

موضوع: حزب‌های سیاسی -- ایران

Political Parties -- Iran : عنوان

موضوع: ایران -- تاریخ -- جمهوری اسلامی، ۱۳۵۸ -- جناح‌های سیاسی

موضوع: Iran -- History -- Islamic Republic, ۱۹۷۹ -- Political Wing

رده‌بندی در ره: ۵۸۰/۰۱/۹۵/ع/DSR1۶۷۰

رده‌بندی دیویی: ۵۵۰/۰۲۰۹

شماره کتابشناسی ملی: ۴۲۰۱۸۹۲

گردآوری و نگارش: علی اصغر سلیمانی
عنوان کتاب: مردی برای همیشه تاریخ



انتشارات سیّته بان (SETAHBAN)

چاپ: نخست / قطع: رقعی / شمارگان: ۱۰۰ نسخه / تعداد صفحه: ۳۲۶ / شماره نشر: ۱۷۴

طراحی جلد: محبوبه زمردی، پلات پاسارگاد، جواهری، تلفن: ۰۹۱۷۷۳۲۰۰۱۶

چاپ و صحافی: نقش و نگار، حجت روستا، استهبان خیابان، ناشران، ش کارگر ۵

همراه: ۰۹۱۷۷۰۶۴۴۳۲، تلفکس: ۰۷۱۵۳۲۳۳۷۷۵

ناشر: انتشارات سیّته بان، استان فارس، استهبان، خیابان میثم، پلات ۱۰

کد پستی: ۷۴۵۱۸-۳۳۳۳۶۴ تلفن: ۰۷۲۲-۴۲۲۸۶۳۳ همراه: ۰۹۱۰۲۷۷۲۹۱۲

پست الکترونیک: Setahban.publication@gmail.com

فهرست

زندگینامه استاد عسکراولادی در گفت و شنود شاهد یاران با ایشان (به جای مقدمه).....	۶
یار دیرینه امام و رهبری، مرحوم حبیب الله عسکر اولادی.....	۳۳
با درگذشت آقای عسکر اولادی خلاء ایجاد شد، آیت الله وحید خراسانی.....	۵۷
اندیشه عسکر اولادی حاصل مطالعات قرآنی و تعامل با جامعه بود.....	۹۲
متخلق به اخلاق اسلامی.....	۱۱۰
درسی که مرحوم عسکر اولادی داد.....	۱۱۲
هر سر و فرزندم روی دستم از دنیا رفتند.....	۱۱۵
تأملی بر اندیشه اقتصادی حبیب امداد.....	۱۱۸
جهید ریگی.....	۱۲۱
عسکر اولادی از دیروز تا امروز.....	۱۲۷
لنگر آرامش در روزهای رمال.....	۱۴۶
عاشق حسین (ع).....	۱۵۱
عسکراولادی اسوه مجاهدان ولایتمدار.....	۱۵۶
همواره حقیقت را می گفت.....	۱۶۵
مردی ماندگار برای همیشه تاریخ.....	۱۶۹
حبیب خدا در جوار رحمت خدا.....	۱۷۵
سیاستمدار متفاوت.....	۱۸۳
نیاز به تفکر عسکراولادی برای حصول وحدت ملی.....	۱۸۴
همواره بر صراط مستقیم بود.....	۱۸۷
مردی با روحیه عدالت طلبی.....	۱۸۹
الگوی سیاستمدار با اخلاق.....	۱۹۳
اسوه ولایتمداری.....	۱۹۶
در سوگ صالح فدakar و همراه وفادار.....	۱۹۷
او به آینده فکر می کرد.....	۲۰۰
اصرار بر معتدل بودن فرد تشکیلاتی داشت.....	۲۰۷
امید امیدواران.....	۲۱۶

- در ولایت پذیری زبانزد بود..... ۲۱۸
- به عضو حزب بودن افتخار میکند..... ۲۲۱
- به یاد استاد..... ۲۲۳
- مردی از تبار نور..... ۲۲۴
- چرا جوانان در غم رفتنش متأثر بودند..... ۲۲۶
- آموخت هیچگاه خداوند را از یاد نبریم..... ۲۲۸
- ب خوردش اسلامی بود..... ۲۳۰
- لنگ آرامش در روزنامه رسالت..... ۲۳۲
- مرحوم عسکر اولادی عمرش به پاکدامنی گذشت..... ۲۳۵
- من مدتی که به من پیوست..... ۲۳۶
- محسن فقه درست..... ۲۳۷
- عسکر اولادی من را با ختم..... ۲۵۰
- قرآنی مان کرد..... ۲۵۴
- هیچوقت از دایره انصاف خارج نمیشد..... ۲۵۷
- عسکر اولادی هماهنگ با آهنگ ولایت بود..... ۲۶۲
- تربیت شده روحانیت و مورد عنایت رهبر بود..... ۲۶۵
- دغدغه حرکت با آهنگ ولایت داشت..... ۲۶۸
- عسکر اولادی حبیبالله حواری روح الله..... ۲۷۲
- با حاج حبیبالله در چین..... ۲۷۹
- نقش عسکراولادی در حضور سیاسی زنان..... ۲۸۴
- نگاهی عبرت آموز به عمر با برکت و پر ماجرای عسکراولادی..... ۲۸۶
- مرد تاریخ ساز..... ۲۹۶
- مولایمان ما را رها نمی کند..... ۲۹۷
- تربیت یافته قرآن..... ۲۹۹
- اسوه مشورت پذیری..... ۳۰۳
- مصلق حسینی زیستن..... ۳۰۶
- استاد گفتگو..... ۳۱۵

زندگینامه استاد عسکراولادی در گفت و شنود شاهد یاران با ایشان (به جای مقدمه)



دانسته‌ها، استاد حبیب الله عسگر اولادی از جریان‌ات منتهی به انقلاب اسلامی و حضور امام خمینی و مؤثر در تمامی مبارزات و تحمل حبس‌های طولانی و پیروی بالصدر از ولی فقیه در طول حیات سیاسی، از وی شخصیت ممتازی را ساخته است که گفتگو با او را پیوسته سرشار از نکات ارزشمند و بدیع می‌سازد و این صاحب‌نظر نیز چنین است. با سپاس فراوان از ایشان که به رغم مشغله‌های فراوان، همواره با روی باز پذیرای شاهد یاران بوده اند.

شاید مناسب باشد به مناسبت این ایام، این صاحب‌نظر را با یاد امام آغاز کنیم. شما سالیان زیادی امام را از نزدیک درک کرده به یاد، آشنایی شما با حضرت امام چگونه شروع شد؟

* مرحوم آیت‌الله حق‌شناس از شاگردان شناخته شده امام بودند و در مسجد امین‌الدوله، زمان مرحوم شیخ محمد زاهد، شب‌های شنبه برنامه داشتند. ایشان اصرار داشتند تا در برنامه‌هایشان، از استاد اخلاق خود، آقا حاج روح‌الله خمینی نام ببرند. من را هم با حاج روح‌الله خمینی آشنا

کردند. در سال ۳۹، ۴۰ برای رساندن کتاب یا وجوهات برای امام از وجود ما در مسجد امین الدوله استفاده می کردند و می خواستند که ما به خدمت ایشان در قم برسائیم. در تابستان آن سال ها، حاج آقا روح الله به امامزاده قاسم تهران تشریف آورده بودند. در آن زمان ما در منزل مرحوم آیت الله رسولی محلاتی، (پدر آقای رسولی که امام جماعت مسجد محل بودند)، سکنی داشتیم. امام به امامزاده قاسم که می آمدند در منزل ایشان یا در نزد کی بیت ایشان منزل می گرفتند. شناخت ما از امام به واسطه شناختی ابتدایی که از شیخ عبدالکریم حق شناس داشتیم با حضورمان در برنامه عینی می شد، اما هنوز حدوداً در سال های ۳۹ و ۴۰ هستیم.

- شناخت سیاسی شما از حضرت امام از کی آغاز شد؟

* مجموعه ما از سال ۱۳۳۳ و ۱۳۳۴ از کارهای سیاسی مایوس شده و در کار فقه بود. مایوس می ترسیدیم. برنامه انجمن های ولایتی و ایالتی را شاه ملعون به وسیله علمای معون که نخست وزیر بود، تلگراف حاج آقا روح الله را تلگرافی یافتیم که ادغام و استعفاء داشت و ما را به تدریج امیدوار کرد که به سربازخانه ها برگردیم. این که دین ما عین سیاست ماست و سیاست ما عین دین ماست را فراموش کردیم و مدتی مایوس شده بودیم و به دین منهای سیاست پناه برده بودیم. ایمان این امید را در ما زنده کردند. تلگراف ایشان سبب شد که ما آن را منتشر کنیم و برای توضیح بیشتر به خدمت ایشان برسیم. در یکی از نشست ها ایشان فرمودند چون اساس اسلام در معرض خطر است، تقیه حرام است و اظهار حقایق واجب. این مسأله در کل کشور، حوزه های علمیه، مسجد و مراکز دینی بسیار اثر گذاشت؛ در ما هم اثر زیادی گذاشت. در روایات مطرح می شد که تقیه، دین امامان و دین آباء ماست، الان اسلام شناسی پیدا شده بود که می گفت تقیه که تا به حال واجب بود، حرام است، چون

اساس اسلام در معرض خطر است. این خلقی که ایشان از خود بروز داد، در ما اثر گذاشت. به دنبال این امر در یک جلسه هفته‌ای، ما به قم رفتیم. ایشان فرمودند در این جلسات هفتگی، تنها اینجا نیایید و به خانه دیگر علمای قم نیز بروید و حرف‌های ایشان را نیز بشنوید. در یک جلسه‌ای ایشان فرمودند آنچه امروزه در معرض خطر است، خود اسلام است. شما باید بدانید کارهایی که برای اسلام کرده‌اید، چقدر در مسیر عظمت اسلام و یا در مسیر عظمت مسلمین بوده است. هر کاری که برای اسلام انجام می‌دهید باید یکی از این دو خاصیت و یا هر دو را داشته باشد. (یعنی یا باعث آبرو شدن عظمت اسلام و یا باعث افزایش عزت مسلمین شود).

بعد از آن جلسه ما که حدود ۲۶ نفر بودیم، جلسه‌ای تشکیل دادیم. ما هیئتی داشتیم با عنوان هیئت موبد. در این جلسه درباره حرف‌هایی که ایشان مطرح کردند بحث کردیم. پیدا بود کارهایی که تا به حال انجام داده بودیم برای اسلام بوده است چون نه در مسیر عظمت اسلام بود و نه در مسیر عزت مسلمین. آن شب دو نفر توسط برادران انتخاب شدند، مرحوم حبیب‌الله شفیق و بنده که بط‌الام باشیم. خدمت امام عرض کردیم که ما در جلسه هفتگی خود به این نتیجه رسیدیم که برادران چه مقدار پول می‌توانند بدهند و این که چقدر می‌توانند فرصت بگذارند. شماره تلفن‌های خود را در اختیارشان قرار دادیم و از این به بعد بود که ارتباط رسمی ما با امام شروع شد.

- در این جلسات آیا امام آموزش‌هایی هم داشتند؟

* امام همت داشتند تا در هر جلسه‌ای که ما خدمتشان می‌رسیدیم، سطح علمی خود را تنزل دهند و به ما معرفتی و خلق و خویی را بیاموزند. مثلاً در یکی از جلساتی که در خدمت ایشان بودیم، هیچ کدام از ما سؤال و مطلبی را شروع نکردیم. ایشان فرمودند حالا که شما

حرف‌هایتان یادتان نیامده، من چند سؤال از شماها دارم؛ آیا امر به معروف و نهی از منکر از فروع دین نیست، (مثل نماز و روزه و زکات و...) و اگر از فروع دین است چرا در رساله عملیه، امر به معروف و نهی از منکر را نمی‌بینیم، چه زمانی و توسط چه کسانی و با چه هدفی، برداشته شده است؟ باید بدانید امر به معروف و نهی از منکر این نیست که مثلاً به جوان یا نوجوانی که اعتقاد به خدا و معاد و نبوت دارد، می‌گویند نماز نواز. اسم این کار، خواهش به انجام امر واجب است و امر به معروف نیست. یا مثلاً هنگامی که شما در تاکسی می‌نشینید و موسیقی در حال نواختن است، شما از راننده خواهش می‌کنید که موسیقی را خاموش کند. اسم این کار، نهی از منکر نیست، بلکه خواهش برای ترک منکر است. سپس ایمان فرمودند اهل ایمان باید در ارتباط مستحکم‌تری با هم باشند و قدرت امر و نهی داشته باشند تا بتوانند امر به معروف و نهی از منکر کنند و فرمودند برای امر به معروف و نهی از منکر، چاره‌ای جز تشکیلات نیست. امام حلق و خنجر تشکیلاتی را از اینجا آغاز کردند.

- آیا امام درباره‌ی اخلاق تشکیلات هم رهنم‌دی داشتند؟

* امام یک بحث مفصل فرموده‌اند که سلسله‌ی آن اشاره مفصلی داشته‌ام و در اینجا به آن اشاره‌ای خواهم داشت. در یک بحث مفصلی ایشان فرمودند اولین چیزی که ما باید یاد بگیریم این است که چگونه بحث کنیم بحث، یعنی دو طرفی که در حال صحبتند با هم باال یافتن حق باشند. مثلاً وقتی شما با برادر خود در حال صحبت کردن هستید باید به هوش باشید، شاید سخنی که از زبان او جاری می‌شود همان حرفی باشد که شما دنبال آنید و او هم به همین صورت. اما اگر در حال صحبت و بحث با او، به دنبال یافتن جوابی برای او هستید، اسم این را دیگر باید جدل گذاشت. این بحث نیست. اولین چیزی که باید یاد بگیریم این است

که چگونه بحث کنیم. پس از اینکه به ما یاد دادند که چگونه بحث کنیم، ما را وارد مرحله جدیدی کردند. اهل ایمان باید جمع شوند، متمرکز شوند و قدرت یابند. اینکه چگونه بحث کنند و این جور نباشد که با یکدیگر جدل کنند و بخواهند حرف یکدیگر را بشکنند. در جلسه دیگری، ایشان اخلاق تشکیلاتی را پس از اینکه ما به صورت هیئت‌های مؤتلفه در آمدیم، توضیح دادند. امام فرمودند شما، الان مجموعه‌ای هستید که حوزه دارید، مرکزیت دارید، در این حوزه‌ها بحث می‌کنید و اقلیت و اکثریت دارید. بعد فرمودند که اکثریت باید اقلیت را قانع کند و اقلیت هم باید داند اگر درست عمل کند، در آینده اکثریت می‌شود. فشار اکثریت باید، اقلیت را وادار به تسلیم کند. شاید چند سال بعد در زندان، مفهوم این تعبیر را فهمیدم. دیکتاتوری‌ای که در حال حاضر در جهان و در اذهان جهانیان به دست آمده از همان تعبیر امام است که فرمودند اکثریت نباید خودش را بر اقلیت تحمیل کند. این چند خصوصیت درباره اخلاق تشکیلاتی بود.

خلق دیگر ایشان این بود که هم عمل می‌کردند و هم ارشاد می‌کردند. این بود که خدا را همه‌جا حاضر و ناظر باشید این مسأله ما را از نظر اخلاق مرتب کرد. ایشان خودشان هم به این عمل می‌کردند و می‌گفتند عالم محضر خداست و کسانی که نمی‌ترسند خلاق را رعایت کنند، غافل از آنند که عالم محضر خداست.

یکی از روش‌های ایشان، مردم دوستی بود و این مردم در حقیقت را ایشان در پیرو مردم‌شناسی داشتند. پیوسته در جهت مردم‌شناسی و مردم دوستی عمل می‌کردند. سعی می‌کردند از مردم بگیرند و به مردم پیام دهند.

شاید نسل جوانی که گزارش بنده را می‌خوانند، این‌طور به نظرشان بیاید

که چطور از مردم پیام می گرفتند. منافقین، مرحوم آیت الله طالقانی را هنگامی که از دنیا رفته بودند، به خود نسبت می دادند و می گفتند میراث مرحوم آیت الله طالقانی شهادت است و شورا. امام طی سخنرانی ای مردمی فرمودند این ها دریافته اند که مردم که از ایشان تجلیل کردند، از ایشان چه شناختی داشته اند و هنگامی که می خواهند مرحوم آیت الله طالقانی را به خاک بسپارند، فریاد می زنند و به سر و سینه خود می زنند به ای نایب پیغمبر ما جای تو خالی است. این نمونه ای از پیام گرفتن از مردم است که این شعار آن ها را که کمتر توجه مورد توجه بوده، عنوان می کنند. از جانب دیگر خود ایشان هم پیام های مستقیمی به مردم می دادند. در حال حاضر هم مقام معظم رهبری، مردم شناس ترین و مردم دوست ترین افرادند. واقعاً پیام هایی به مردم می دهند و از آن ها هم پیامی می گیرند. دیگر از آموزش های اساسی ایشان این بود که وقتی کسی صحبت می کرد سعی می کردند صحبت او را گوش بدهند؛ یادگیری ایشان باز بود. این طوری که هر چه دارم کافی است و احتیاجی به یادگیری ندارم، یا اگر کسی خاستشان می رسید، خود شروع به صحبت کنند، نبودند. ایشان یادگیری از حضاری را که نزد ایشان آمدند، هیچ زمانی تعطیل نکردند و تا آن زمان رزها از متخصصان، تجربه مندان و انسان هایی که مهارت داشتند، با وخت و به ما می آموختند که نباید هیچ زمانی خود را در سطح علمی ببینید و به حرف های دیگران گوش نکنید.

- به دوران زندگی شما نگاهی بیندازیم. شما چند بار دستگیر شدید و چند سال در زندان به سر بردید؟

* اولین دستگیری من سال ۱۳۲۷ بود. مدت کوتاهی زندان بودم. دومین دستگیری من در خردادماه سال ۱۳۴۲ (اطراف پانزده خرداد ۴۲) بود. در

این دستگیری هم چند روز بیشتر زندان نبود. سومین دستگیری من روز یازدهم بهمن ماه سال ۱۳۴۳ بود. به مناسبت اعدام انقلابی حسنعلی منصور که ریختند خانه ما و اسنادی از خانه ما به دست آوردند. دستگیری سوم من ۱۲ سال و خرده‌ای طول کشید. یعنی ۱۱ بهمن ۱۳۴۳ تا ۱۳۵۶ شمسی در زندان بودم.

- علت دستگیری اولتان چه بود؟

* دستگیری اول در ارتباط با مسأله فلسطین بود. در ارتباط با غضب فلسطین بود. صهیونیست‌ها. آیت‌الله کاشانی دعوت به راهپیمایی علیه غاصب فلسطین و قدس شریف کرد. راهپیمایی در میدان بهارستان روبه‌روی مدرسه مسجد سپهسالار (شهید مطهری فعلی) برگزار شد. نظامیان رژیم شاه مردم را مورد حمله قرار دادند. تعدادی از تظاهرکنندگان به نزع سلاح فلسطین دستگیر شدند. تعدادی هم بعدها به عنوان محرک و گردانندگان راهپیمایی دستگیر شدند. از جمله افرادی که در این واقعه دستگیر شدند من بودم. پنج روز در زندان اطلاعات شهربانی بازداشت بودم. در محدوده سازمان خمینی فعلی تهران.

- دستگیری دوم علتش چه بود؟

* در دستگیری دوم چند زندان را دیدم. علتش این بود که اتهامی که به من نسبت داده بودند، مبهم بود. قزل قلعه. اطلاعات شهربانی و زندان موقت شهربانی و ساواک را هم دیدم. دستگیری دوم من هم حدود ۵ روز بود. در دستگیری سوم هم در زندان اطلاعات شهربانی زندانی بودیم. بعد در زندان موقت شهربانی در بخش بهداری زندانی بودیم. در جایی زندانی بودیم که بعدها تبدیل به کمیته مشترک ضد خرابکاری ساواک و شهربانی شد و حالا موزه عبرت شده است. حدود ۱۱ بهمن تا ۲۶ خرداد ۱۳۴۴ شمسی در این زندان بودیم. دوران دادگاه و

محاكمه هم از زندان اطلاعات شهريانی ما را به دادگاه می‌بردند. حکم نهایی که برای ما صادر شد شب ۲۶ خرداد ماه سال ۱۳۴۴ شمسی شهدا را به شهادتگاه بردند و ما را هم همان صبح به زندان قصر تحویل دادند. در مرحله اول ما را به زندان عادی قصر بردند. هر کدام از ما ۹ نفر را که اعدام نشده بودیم، به یک بند از بندهای زندان عادی قصر فرستادند. من را به بند ۷ زندان عادی قصر تحویل دادند. آیت‌الله انواری را به زندان شماره ۲ عادی تحویل دادند. در آنجا اعتصاب غذا و درخواست انتقال به زندان سیاسی کردیم. مأمورین زندان قصر بر اثر اعتصاب غذای ما با ما وارد مذاکره شدند و درخواست ما را برای انتقال بند سیاسی زندان قصر پذیرفتند. من منتقل به زندان سیاسی شدیم. یکی از درخواست‌های ما در این اعتصاب غذا ادامه تحصیل بود که این را هم پذیرفتند و قرار شد در زندان دبیرستان باقی‌مانده به هر حال به بند ۳ زندان سیاسی قصر رفتیم.

- تمام این دوران را در زندان قصر گذراندم.
 * خیر، در این دوران زندان ۱۲ سال و خردای، خیلی تبعید شدم. یک دوره به زندان موقت قصر تبعید شدم. بعد از اینکه به زندان سیاسی آمدم، تبعید شدم به زندان عادی بند سوهی‌ها. یک دوره به زندان برازجان در سال ۴۸ و ۴۹ تبعید شدم و در سال زندان برازجان بودم. یک دوره هم سال حدود ۵۰ شمسی به مشهد تبعید شدم که ۳ سال و خرده‌ای هم در زندان مشهد زندانی شدم.
 - در زندان برازجان علاوه بر شما کدامیک از زندانیان سیاسی هم سلول شما بودند؟

* من بودم، آیت‌الله انواری و شهید عراقی هم بودند. آقایان سورکی و سرمدی و دو سه نفر از گروه جزنی بودند. افسران توده‌ای هم چند نفری با ما هم سلول بودند.

- علت تبعید چه بود؟

* ما را موقعی تبعید کردند که چهار نفر از جمله سرمدی از زندان فرار کردند. این فرار یک مقدمه پلیسی داشت و این‌ها را بردند پشت بام و از آن‌جا سرازیر شدند توی باغ و آن‌ها را داخل باغ گرفتند. بعد ریختند داخل زندان. همه چیز را از ما گرفتند و زندگی را بر ما بسیار سخت کردند. هم اعلام اعتصاب غذا کردیم. آقای انواری بیمار بودند و نمی‌توانستند اعتصاب کنند، ولی بقیه ما اعتصاب غذا کردیم. گروه جزنی که سرمدی و بقیه از آن گروه بودند، آن‌ها هم اعتصاب کردند. یعنی همه مسلمان‌ها، هم بعضی از ملی‌گراها و هم کمونیست‌ها اعتصاب غذا کردند. ده روز از اعتصاب گذشت و در این عاصفه فقط روزی یک لیوان چای کم رنگ با کمی نبات می‌خوردیم. البته بعضی از کمونیست‌ها یا ملی‌گراها می‌رفتند و مخفیانه چیزی می‌خوردند ولی ما محکم روی حرف خودمان ایستاده بودیم.

روز دهم رئیس کل زندان‌ها با دو سه تا افسر آمدند و وارد اتاق ما شدند. شهید عراقی، حاج ابوالفضل حیدری، عباس مدنی و بنده و آقای انواری در اتاق بودیم. گمانم اسم رئیس زندان‌ها متین‌زاده بود. گفت: «خواست شما چیست؟» گفتیم: «خواست ما زندگی انسانی است.» گفت: «بعد از اینکه می‌خواستید فرار کنید، زندگی انسانی می‌خواهید؟» گفتیم: «فرار به ما چه مربوط است؟ فراری‌ها را که گرفتید.» گفت: «این‌طور نیست. شما زندانی‌ها همه به هم کمک کردید.» گفتیم: «خلاف به شما گزارش کرده‌اند. خودشان بودند و خودشان هم پای حرفشان ایستاده‌اند.»

گفت: «اعتصابتان را بشکنید، خواسته‌هایتان را می‌دهیم.» گفتیم: «ما که ده روز اعتصاب کرده‌ایم، چند روز دیگر هم ادامه می‌دهیم. خواسته‌هایمان را که برآورده کردید، اعتصاب را می‌شکنیم. رو کرد به آقای انوری و گفت: «شما چرا اعتصاب نکردید؟» ایشان گفتند: «من مریض بودم و نمی‌توانستم.» گفت: «پس شما هم موافق اعتصاب بودید؟» گفتند: «بله.» گفت: شما به عنوان یک روحانی نباید به اینها می‌گفتید به اعتصاب حرام است و مقابل این‌ها می‌ایستادید؟» شهید عراقی می‌خواست جواب بدهد که آقای انوری مانع شدند و گفتند: «من اگر بخواهم خلاف را بشمرم که اول باید خلاف‌های شما را بگویم که چه کارهایی کرده می‌کنید.» گفت: «عجب! پس شما طرف اینها هستید!» آقای انوری دیتند: «اگر نخواهم حق را بگویم باید طرف زندانی باشم یا زندانبان؟» او پایش را با عصبانیت بر زمین کوبید و رفت.

دو سه روز بعد ما سه نفر را خوار کردند و به برازجان تبعید کردند و کمتر از یک سال آن‌جا بودیم. انصافاً شاید عراقی و آقای انوری روحیه بسیار خوبی داشتند. ما در این اعتصاب غذا، کتاب و قرآن و سایر مایحتاج خودمان را می‌خواستیم. همه کتاب‌ها از جمله قرآن‌ها و نهج‌البلاغه و صحیفه سجادیه و مفاتیح و سایر کتاب‌ها را از دست ما گرفته و شرایط را بر ما سخت کرده بودند. بر اثر این فرار، همه چیز را از دست گرفتند. ما به نظامیان قصر گفتیم که فراری‌ها دستگیر شده‌اند و در اختیار شما هستند، چرا با ما این طور رفتار می‌کنید؟ افراد مختلفی از بهرانی شاه و ساواک شاه برای مذاکره آمدند. ما محکم ایستادیم و گفتیم شرایط اولیه ما در زندان باید به ما بازگردانده شود. ما با این شرایط نمی‌توانیم زندان ابد را بکشیم. قصد ساواک و شهربانی این بود که اختلافات داخلی بین ما مذهبی‌ها و کمونیست‌ها و ملی‌گراها ایجاد کنند. ما زیر بار نرفتیم. به ما

گفتند شما نامه بنویسید و از کسانی که از زندان نقشه فرار را ریختند، تنفر بجوید. گفتیم: «برای چه این کار را بکنیم؟ فرار کرده‌اند و دستگیرشان کرده‌اید. تنفر ما چه مشکلی را حل می‌کند؟» گفتند: «این‌ها کمونیست بودند، شما مذهبی هستید، ابراز تنفر بکنید.» گفتیم: «چه ربطی دارد؟»

- د زندان مشهد با چه کسانی هم سلول بودید؟

* زمانی که دستگیرشدگان دو سازمان جدید سازمان مجاهدین خلق و چریک‌ها، فدایی خلق وارد زندان‌ها شده بودند و می‌رفت که اینها جلب نظر را در زندان بکنند، ساواک شاه تصمیم گرفت زندانی‌ها را بین زندان‌ها، سراسر کشور تقسیم بکند. از هر گروهی چند نفری را پخش و پلا کردند. من از رتبه اسلامی تبعید کردند به زندان مشهد. من بودم، شهید لاجوردی بود و آقای ابوالفضل حاج حیدری. چند نفری را هم از حزب ملل اسلامی به مشهد تبعید کردند. تعدادی از مجاهدین خلق و تعدادی از چریک‌های فدایی خلق را هم به مشهد فرستادند. به همین ترتیب تعدادی را هم به زندان ادهل‌آباد، از فرستادند. علت تبعید هم این بود که ساواک و شهربانی شاه می‌خواست بر زندان‌ها تسلط داشته باشد. وقتی ما دور هم بودیم شاه و ساواک به شهنشاهی قادر نبودند بر زندانیان سیاسی تسلط داشته باشند و بتوانند سرکوب رنجی کنند.

- با توجه به این که زندان تاریخی قزل قلعه تخریب شد، اسباب برای ثبت در تاریخ می‌توانید تصورات و خاطرات خود را از آنجا بفرمایید.

* تصویر زندان قزل قلعه در شهربانی کل کشور وجود دارد. تصویرش را بگیرید، برای ثبت در تاریخ مهم است. زندان قزل قلعه بالای یک تپه بود. بالای یک تپه قلعه بود. این قلعه یک دیوار بلند دورش بعد در داخل یک قلعه کوچکتر قرار داشت. در دو طرف هم یک قلعه دیگر قرار داشت. اسم

صحیح این زندان «قزل قلاع» بود. قزل قلعه بعدها گفته شد. قلعه‌ای در وسط بود با دیوارهای بلند که پنجره‌های کوچکی در بالا داشت. در داخل زندان به قسمت‌های مختلفی تبدیل می‌شد. یک قسمت جنوب زندان قزل قلعه بود که از قلعه داخلی بیرون بود. ما در این قلعه زندانی شدیم. شهید آقا شیخ جواد قومنی، روحانی مبارز و مجاهد هم که امام جماعت مسجد خیابان خراسان و از مبارزین ضد رژیم ستمشاهی و مشهور بودند، در آنجا با ما زندانی بودند. او در این دوره زندان به ما خیلی کمک کرد. خیلی به ما روحیه می‌داد. به ما آموزش‌های لازم را درباره بازجویی می‌داد تا کید می‌کرد که پرحرفی نکنیم و حرف بیهوده نزنیم. به خصوص در برخورد با زندانبان‌ها و سایر زندانیان. در قسمت جنوبی قزل قلعه و در وسط این قلعه، بند بزرگ بود که در آنجا ما زندانی بودیم. در دو سه طرف این قلعه هم قلعه‌های کوچکی قرار داشتند. حیف شد این زندان را تخریب کردند. واقعاً می‌توانست به زره تاییخی خوبی شود. زمین زندان قصر هم قیمت پیدا کرد و زندان‌ها را جای بسیار بزرگی بود و ارزش ریالی بسیار بالایی داشت و شهرداری منطقه زیر بار نفرت، شهرداری پولش را می‌خواست. اعتبار هم نبود. متأسفانه تخریب شد. زندان قصر ۴ شماره زندان داشت. زندان شماره یک قصر زندان عادی بود. شماره ۲ عادی بود. زندان شماره ۳ و ۴ هم زندان سیاسی بود. آن بخش بهداری هم بود. در دوره‌ای که ما اعتصاب غذا کردیم، در سال ۱۱۴۴ شمسی، یک آموزشگاه هم در زندان تأسیس کردند. یک حمام بزرگ، و یک آشپزخانه و چندین انبار بزرگ هم در زندان قصر وجود داشت. پیشانی زندان قصر، زندان شماره یک عادی بود. در این بند ۳۰۰۰ نفر زندانی جا می‌گرفتند. با یک فاصله‌ای دور می‌زدیم و می‌رفتیم زندان شماره ۳ سیاسی قصر. پشت همین زندان شماره یک بود. با یک فاصله‌ای زندان

شماره ۴ سیاسی قصر بود. می‌رفتیم یک مقدار جلوتر که زندان شماره ۲ عادی بود. قسمت حمام و آشپزخانه و آموزشگاه هم قسمت دیگری بود. - عموماً از زندانبان‌های خشن و بی‌رحمی همچون سرهنگ محوری یا سرهنگ زمانی زیاد یاد می‌شود. زندانبان‌های خوب هم داشتید؟ * زمانی که ما در زندان قصر بودیم چند تا زندانی از اهواز آوردند. زندانی‌های جبهه آزادی بخش خوزستان بودند. ناصر و سه نفر دیگر از این گروه را اعدام کردند. تعدادی از این‌ها هم زندانی شدند. افرادی که از این گروه اه‌زنی‌ها در زندان بودند، بعضی‌هاشان آدم‌های شریفی بودند، ام بعضی‌هاشان برای آزادی تن به هر کاری می‌دادند، از جمله کارهای پلید این فراتر می‌رفتند. این افراد را در اتاق‌های بند سیاسی تقسیم کرده بودند تا با حرکات جلف، جادوسر و اذیت و آزارهایی که داشتند، موجب تضعیف روحیه زندانیان مقاوم بسوند؛ در نتیجه در چندین اتاق بند سیاسی، ما عکس شاه و فرح را زده بودند. یک روز که چند نفر از هم‌پرونده‌های این گروه اهوازی داشتند آزاد می‌شدند، این افراد رفتند تا همشهری‌های خود را تا دم در زندان بدرقه کنند. بچه‌ها از فرح استفاده کردند و رفتند سریع همه عکس‌های شاه و فرح را از دیوارها کشیدند. لای پتو پیچیدند و بردند توالی خرد کردند و ریختند داخل دستکش‌های این‌ها برگشتند و یکدفعه دیدند عکس شاه و فرح را از دیوار کنده‌اند. این‌ها که مدتی به امید آزادی خوش‌رقصی کرده و آزاد هم نشده بودند، برآشفته و دیدند عکس شاه و فرح نیست و شروع کردند شر به پا کردن. پلیس ریخت داخل بند و چند نفری را بردند برای بازجویی تا ببینند چه کسی یا کسانی عکس‌های شاه و فرح را از دیوار کنده و پاره پاره کرده و ریخته داخل توالی. صبح فردای آن روز شهید عراقی و بنده را بردند زیر هشت.